

حتی گالیله و دکارت هم نمی‌اندیشیدند که نظرات آنها طوفانی راه اندازد و زیر ساخت تفکرانی را سبب شود که اساس جهانی‌بینی کهن را متلاشی سازد و چراغ راه طبقه‌ای شود که تغییرات شگرفی را در مناسبات اجتماعی - اقتصادی فراهم کند. سال ۱۸۷۳ که بحران، نظام سرمایه‌داری را دربر گرفت، رویینسون کروزنه دانیل دفو، بار دیگر جان گرفت و نقطه‌گریز سرمایه‌ها از مرزهای ملی و به دنبال بازارهای تازه و سودهای افزون، زده شد و امپریالیزم متولد شد.

بعد از سال ۱۸۷۳ و تا ۱۹۰۳ میلادی دوران دراز مدت رونق سرمایه‌داری آغاز می‌شود. انحصارات بزرگ مالی و صنعتی شکل می‌گیرد و تسلط سرمایه بر همه جهان آغاز می‌شود. طی این مدت گسره سرمایه‌داری با بحرانهایی نیز روبرو

۱۹۱۷ میلادی انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیروزی می‌رسد و متعاقب آن اتحاد جماهیر شوروی شکل می‌گیرد. دو سیستم اجتماعی - اقتصادی نوعاً متفاوت، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند و انعکاس تضاد بین این دو سیستم در مناسبات دیپلماتیک، بر زندگی بین‌المللی تأثیر تعیین‌کننده می‌نهد و «شوروی ستیزی» محور دیپلماسی خارجی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری را شکل می‌دهد.

سال ۱۹۲۹ عمیق‌ترین بحرانی که نظام سرمایه‌داری تا آن زمان به خود دیده بود، از راه می‌رسد و تا سال ۱۹۳۲ ادامه یافته و کل نظام سرمایه‌داری و حفظ و بقای آنرا به زیر سؤال می‌کشد. نخبگان جهان سرمایه‌داری برای برون رفتن از بحران، به هر دری می‌کوبند و عاقبت «جان مینارد کینز» با ارائه

جایگاه جدیدی که دولت می‌بایست در چرخه‌ی تولید ایفاء نماید مطلوب سرمایه‌داران نبود. و عکس‌العمل منفی آنها را باعث گردید. اما بخشی دیگر از سرمایه‌داران که واقع‌گرایان را بر دیدگاه خود مسلط ساخته بودند، همراه برخی از دولتمردان آینده‌نگر، و در اساس برای حفظ کل نظام جهانی سرمایه‌داری به تسلط اقتصاد کینزی در بافت اقتصادی نظام رای مثبت دادند. در عرصه‌ی فرهنگ و ایدئولوژی، اروپا به رهبری متفکران و فلاسفه‌ی آلمانی به قول «نیچه» به اومانیسم دست یازیدند. گرایش راست در فلسفه‌ی اومانیستی، از ابر مردانی سخن بمیان آوردند که خلاء مطلق‌ها را می‌بایست پُر سازند. این شد که مطلق‌ها زمینی شدند و هیتلریسم مظهر عینی قدرت مطلقه سکولار شد. از سال ۱۹۳۳ تا سال

مرگ دوران طولانی ثبات

نوشته و تنظیم: کیورث درکشیده

می‌گردد، اما طول عمر بحرانها کوتاه، و رونق از طول عمر بالاتری برخوردار می‌شود. کتاب «ثروت ملل» نوشته‌ی آدام اسمیت انجیل سرمایه‌داران است و دولتهای سرمایه‌داری، روابط اجتماعی را مطبوع مطلق راه بورژوازی ساخته و هر حرکتی را که سد راه آنها تشخیص دهند، به اشکال گوناگون نابود می‌سازند.

از سال ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۳۳ میلادی، دوران دراز مدت رکود، پیکر جهان سرمایه را به لرزه در می‌آورد و امپریالیستهای جوانتر نیاز به بازارهای جدید می‌یابند و بر سر کسب هژمونی به نبرد با هم می‌پردازند. جنگ جهانی اول شکل می‌گیرد. انقلاب با مضمونی نو و راهی متفاوت، روسیه تزاری را در بر می‌گیرد. آرایش جدیدی از نیروهای اجتماعی شکل می‌گیرد و عاقبت در اکتبر

۱۹۶۳ سرمایه‌داری وارد دوران دراز مدت رونق شد. جنگ جهانی دوم سال ۱۹۳۹ آغاز شد. هیتلریسم خواهان «نظم‌نوین» در نظام بین‌الملل گردید و بحران هژمونیکی، مراد اولیه‌ی جایجایی قدرت در ساختارهای موجود قدرت را فراهم ساخت. علاوه بر آن با غلبیدن نظام جهانی به هم‌اوردهای نظامی، بحرانی انقلابی جهان را فرا گرفت. جبهه‌های ضد فاشیستی که طی مبارزه با فاشیسم، سازمان گرفته بودند، بعد از پایان جنگ، قدرت سیاسی را در بعضی از کشورها بدست گرفته و به اتحاد جماهیر شوروی پیوستند. با پیدایی اردوگاه سوسیالیسم، بافت جغرافیایی سیاسی و اقتصادی جهان دچار تحول فزاینده‌ای گردید.

به سلطه برتانیای بر جهان پایان داده شد.

نظراتش در کتاب «تئوری عمومی» به سال ۱۹۳۶، با خط قرمز کشیدن بر تئوری آدام اسمیت که بر خود تنظیمی بازار تاکید داشت، به دو متغیر که نقشی محوری و تعیین‌کننده در حفظ کل نظام سرمایه‌داری و رهایی از بحران داشتند، توجیه تئوریک یافت. متغیر اول بر دخالت دولت در شرایط ناکارایی ساز و کار خود تنظیمی بازار تأکید ویژه داشت. دولت می‌بایست با سازمان دادن پروژه‌های بزرگ دولتی، هم ایجاد کار را سبب می‌شد و هم اگر موسسات خصوصی قادر به اجرای طرحی مهم برای سرمایه‌گذاری نبودند، جایشان را پر نماید. متغیر دوم خواهان افزایش توان مالی مصرف‌کنندگان، و در نتیجه، افزایش تقاضا برای مصرف شد. پی‌آمد مرتبط با این فرآیند، جان تازه‌ای را در کالبد بی‌رمتق تولید می‌دمید.

سلطای که حداقل نیم قرن بر نظام بین‌الملل حاکم بود و زیربنای بسیاری از ساختارهای بین‌المللی قدرت را پی‌ریزی کرده بود. جنگ بخشی از این ساختارها را بکلی نابود ساخت و به بخشی دیگر آسیبی جبران‌ناپذیر وارد ساخت.

در عرصه‌ی اقتصاد، ویرانی‌هایی که ناشی از مکانیسم‌های جنگ بود، به خالی شدن عرصه‌ی فعالیت اقتصادی در مقابل ایالات متحده منجر شد. اروپا و ژاپن با نضادی متلاشی شده روبرو بودند و این بزرگی به ایالات متحده فرصت داد تا حوزه‌ی اقتصادی و سیاسی و نظامی خود را توسعه داده و به قدرت خود در همه‌ی حوزه‌ها و بمثابه‌ی قدرت مسلط مشروعیت بخشند. از مهمترین رویکردهای این جابجایی قدرت، جانشینی نقش دلار بجای

فرصت شکوفایی بیش از پیش را به این «اقتصاد کینزی نظامی» داد. شوروی بعد از بحران خلیج خوکها و حفظ کوبای کاسترو در مقابل تهاجم ایالات متحده، نقش حافظ انقلابهای ملی دمکراتیک از نوع سوریه و مصر، انقلابی دمکراتیک از نوع آنگولا و گینه بیسائو و توده‌ای دمکراتیک از نوع ویتنام، و سوسیالیستی را بعهدہ گرفت. و با در غلطیدن به گرداب جنگ سرد موجبات یک اقتصاد میلیتاریستی را فراهم آورد و از پیشبرد انقلاب علمی و فنی، در عرصه‌های دیگر تولید بازماند. از سال ۱۹۶۳ به بعد دوران دراز مدت رکود حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک، نظام سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد. از اوایل دهه ۷۰ آثار بحران بر سیمای «اقتصاد کینزی نظامی» ایالات متحده آشکار می‌شود. رکود عمیق

هزار میلیارد دلار بالغ شد و در نتیجه بزرگترین مملکت قرض دهنده مبدل به بزرگترین مملکت مقروض شد. در چهارچوب این نوسانات، دلار نیز سیطره طولانی خود را بر نظام پولی جهان از دست داد. و «ین» ژاپن و «مارک» آلمان به گونه‌ای قاطع سد راه حاکمیت مطلق آن گشتند. پردازش به این تغییرات و بازشناسی مولفه‌هایی که زمینه‌های عینی و تاریخی این فرآیند را در نظام پولی جهان نشان می‌دهند، حاکی از آنست که جنگ ویتنام و هزینه‌های گزافی که مرتبط با آن متوجه اقتصاد ایالات متحده شد، اولین شوک را بر پیکر دلار وارد ساخت. ریخت و پاش‌های بی‌حساب نیز دلار را متزلزل ساخته بود. در مرتبه‌ی نخست آقای، رویف (Rueffe) مشاور اقتصادی «دوگل» شان و اقتدار دلار را مورد شک و

• نخبگان حکومتی ایالات متحده از دوره ریگان، به نوع مسخ شده‌ای از تئوریهای اقتصادی آدام اسمیت روی آورده و «اقتصاد نئوکلاسیک نظامی» را با نظامی کردن هر چه بیشتر اقتصاد و کاهش مالیات بر ثروتها و سرمایه‌ها و تزریق ۲ تریلیون دلار بودجه نظامی در اقتصاد آمریکا، پی ریختند.

استرلینگ در تجارت جهانی و همتر از اعلام شدن دلار با طلا در قرار داد برتون‌وودز بود. «اصل چهار» و «طرح مارشال» بعنوان «کار پایه توسعه» این جابجایی سلطه، بر جهان‌بینی بخش اعظمی از طراحان استراتژی سیاسی - اقتصادی نظام بین‌الملل حاکم شد.

از زمان روز ولت به بعد، نخبگان حکومتی ایالات متحده، تئوری کینز را به شکل مسخ شده‌ای راهنمای تدوین برنامه‌های خود قرار داده بودند، با بازسازی صنایع نظامی که طی جنگ سامان یافته بود و با افزایش تصاعدی بودجه نظامی و نظامی کردن اقتصاد، نوعی «اقتصاد کینزی نظامی» را «هستی» دادند. تضاد بین دو سیستم اقتصادی - اجتماعی متفاوت و به دنبال آن سلط شدن جنگ سرد بر زندگی بین‌المللی،

۷۵ - ۱۹۷۴ یادآور بحران سالهای ۱۹۳۰ است. همگرایی رکود و تورم خزنده، پایان دوران طولانی ثبات «اقتصاد کینزی نظامی» را اعلام کرد و ناقوس مرگ آن را به صدا درآورد. نخبگان حکومتی ایالات متحده از دوره ریگان، به نوع مسخ شده‌ای از تئوریهای اقتصادی آدام اسمیت، روی آورده و «اقتصاد نئوکلاسیک نظامی» را با نظامی کردن هر چه بیشتر اقتصاد و کاهش مالیات بر ثروتها و سرمایه‌ها و تزریق ۲ تریلیون دلار بودجه نظامی در اقتصاد آمریکا، پی ریختند. ریگان با روی آوردن به برنامه‌ی میلیتاریستی جنگ ستارگان، رونق کاذبی را بین سالهای (۱۹۸۷، ۱۹۸۳) به اقتصاد آمریکا بخشید. بعدها برنامه‌ی جنگ ستارگان کسری بودجه‌ی عظیمی به بارآورد که با کسری تراز پرداخت‌ها و تراز بازرگانی به بیش از چهار

تردید قرارداد و با صراحت اعلام داشت: که ارزش واقعی دلار نصف قیمت طلاست و ایالات متحده در مبادلات تجاری، آنرا به قیمت طلا احتساب می‌کند. وقتی اقتصاد شکوفای فرانسه و آلمان در اروپا و ژاپن در خاور دور ذخیره طلای آمریکا را طی مبادلات پولی، از بانک مرکزی بیرون کشیدند، دولت «نیکسون» با برنامه‌ریزی «کسینجر» و تراستهای بزرگ نفتی، قیمت نفت را چهار برابر کرد تا هم ارزش اسمی دلار را حفظ نماید و هم صادرات آمریکا را قابل رقابت نماید. افزایش قیمت نفت اعتراضات شدیدی را از سوی اروپا متوجه آمریکا ساخت. اما افزایش حجم معاملات ممالک صاحب نفت با اروپا سبب فروکش نمودن دامنه‌ی این اعتراضات شد. اما فضای مخاطره‌آمیزی را در ارتباط با اعمال

خودسرانه‌ی نخبگان سیاسی و اقتصادی ایالات متحده بر اروپا حاکم کرد و به دورنمای تفاهم و همگرایی آنها با آمریکا صدمات فزاینده‌ای وارد ساخت. سرمایه‌گذارها تا مدتها به تأخیر افتاد و تورم و رکود توأمأ اقتصاد جهان را در بر گرفت. ایالات متحده که عرضی طلای آن به ته کشیده شد به طور یکجانه از انجام تعهدات خود نسبت به صندوق بین‌المللی پول شانه خالی کرد و مشروعیت قرارداد «برترن وودز» را نفی کرد و با این عمل یکی از مهمترین مولفه‌هایی را که اقتدار بین‌المللی خود را بر پایه‌های آن استوار ساخته بود، از دست داد. علائم بحران قابل رویت شد، کانال‌های یگانگی فرو ریخت و حوزه‌های جغرافیایی و اقتصادی که اقتدار و شأن دلار را باور کرده و آنرا پشتوانه‌ی پولهای ملی خود محسوب می‌داشتند، به طراحی رفتار جدیدی در نظام پولی جهان دست زدند. طراحی نظام پولی فراملی - منطقه‌ای تجلی مشخص این رفتار است. صندوق بین‌المللی پول که در اساس برای حفظ موقعیت، سلطه و ثبات ارز رایج بین‌المللی به وجود آمده بود، از پس بحران برنیامد. لذا کشورهای مرکز و هسته‌ای نظام سرمایه‌داری در سیلابی قرار گرفتند که

انفجار تورمی نقدینگی از آن سر زد و بحرانی دیگر اساس نظام مالی جهان را مورد تهدید قرار داد. دوره کوتاهی پس از پایان گرفتن تسعیرپذیری دلار در مارس ۱۹۷۳، قدرتهای عمده سرمایه‌داری مجبور شدند که از نرخهای شناور ارزی استفاده نمایند و بدین شکل راه سفته‌بازی شایع در بازارهای ارز خارجی باز شد و نرخ ارزها بمشابه‌ی سلاحی برای رقابت تجاری، در دسترس دولتها قرار گرفت.

با به حالت شناور درآمدن نرخ دلار آمریکا، مارک آلمان، وین ژاپن، نوسانات غیر قابل کنترلی در حرکت سرمایه، میان کشورها پدید آمد و حساب جاری بین کشورهای مرکز سرمایه‌داری را با عدم تعادل روبرو ساخت. شاخص‌ها نشان می‌دهند که در سال ۱۹۷۰، از ۵۰ بانک بزرگ جهان، ۱۹ تای آن بانکهای آمریکایی شمالی، ۱۶ بانک اروپایی و ۱۱ بانک ژاپنی بوده‌اند. اما در سال ۱۹۸۸ تنها ۵ بانک بزرگ در آمریکا شمالی قرار داشتند. ۱۷ بانک بزرگ اروپایی و ۲۴ بانک بزرگ هم ژاپنی بوده‌اند. در سال ۱۹۹۰ هیچ یک از ۲۰ بانک سراسر جهان آمریکایی نبوده‌اند. در بخش خدمات اکنون ۹ شرکت از ۱۰

شرکت بزرگ جهانی ژاپنی هستند. سال ۱۹۵۰ تولید خالص ملی سرانه‌ی ایالات متحده، چهار برابر آلمان و پانزده برابر ژاپن بود. دهه ۱۹۹۰ جامعه‌ی اروپا که بر نیرومندترین کشور خود، آلمان متکی است، ژاپن، از تولید ناخالص ملی سرانه‌ای، پیش از ایالات متحده برخوردارند آمریکا در بسیاری از عرصه‌های تولید، یا از میدان رقابت خارج شده و یا به نقشی درجه دو اکتفاء کرده است.

دور شدن از هزینه‌های نظامی، به انضمام وجود فرهنگ اقتصاد تولیدی و تلاش شبانه روزی، فرصت‌های جدیدی را نصیب دو کشور آلمان و ژاپن نمود تا ضمن رهایی از سامان دهی اقتصاد میلیتاریستی، از امکانات اقتصادی فراوانی بهره‌مند گردند و تمامی نیروی اقتصادی و تحقیقاتی خود را متمرکز یک هدف، آن هم توسعه و رشد اقتصادی و دسترسی به تکنولوژی جدید و برتری اقتصادی بر جهان نمایند. اروپای غربی بر پایه‌ی قدرت اقتصادی آلمان، هم اکنون بنای غول‌آسای اقتصادی را طراحی می‌کند. اگر این طراحی و مهندسی بتواند ادامه یابد و سرانجام اروپای شرقی و میانه را نیز در برگیرد، خانه اروپا می‌تواند اقتصادی بیش از دو برابر مجموعه اقتصاد آمریکا و ژاپن بیافریند. در اقیانوس آرام، ببر اقتصادی ژاپن، از خاکستر جنگ جهانی دوم سر برون آورده و در حاشیه اقیانوس بازایش چهار اژدهای کوچک سرمایه‌داری؛ کره، تایوان، هنگ کنگ، و سنگاپور، بلوک اقتصادی نیرومندی را سبب گردیده است.

علاوه بر آن از دسامبر ۱۹۷۸ که عصر «دنگ شیائوپینگ» در جمهوری خلق چین آغاز شد. سیاست درهای باز، در اقتصاد و حفظ یک حکومت اقتدارگرا و اتخاذ سیاسی پیچیده و پر رمز و راز می‌رود تا این کشور



● وقتی اقتصاد شکوفای فرانسه و آلمان در اروپا و ژاپن در خاور دور ذخیره طلای آمریکا را طی مبادلات پولی، از بانک مرکزی بیرون کشیدند، دولت «نیکسون» با برنامه‌ریزی «کسینجر» و تراستهای بزرگ نفتی، قیمت نفت را چهار برابر کرد تا هم ارزش اسمی دلار را حفظ کند و هم صادرات آمریکا را قابل رقابت نماید.



• برژنسکی در کتاب «عنان گسیخته» در مورد احتمال تشکیل ائتلافی میان ایران، روسیه و چین هشدار می‌دهد و آن را برای استیلای قدرت جهانی آمریکا خطرناک می‌خواند. وی معتقد است که چین احتمالاً با نفی حکومت به شیوه کمونیسم کهن و اقتصاد آزاد به شیوه غرب، می‌کوشد نقش در حال شکل‌گیری خود را بعنوان یک «راه سوم» برجسته کند.

توانستند به بازده مورد نظر دست یابند. اما فقط به بهای کمبود و نارسایی در بخش‌های دیگر. وضع کشاورزی شوروی نیز ناامید کننده و حتی سرمایه‌گذاری‌های وسیع هم نتیجه‌ای به بار نیاورده بود و بدتر از همه آنکه، از نظر تکنولوژی، شکاف میان شوروی و کشورهای سرمایه‌داری به نحو ناخوشایندی فزونی گرفته بود. در دوره طولانی برژنف، تشکیلات بوروکراتیک در تمام بخش‌های نظامی سیاسی شوروی رشد یافت پس از مرگ برژنف، رهبری حزب و «یوری آندروپوف» کوشیدند با اتکاء به انضباط و برکناری عوامل بوروکرات از حزب، نظام را از نابودی نجات دهند. پس از یک دوره کوتاه، بازگشت به گذشته در دوره چرنینکو، گورباچوف تلاشهای آندروپوف را از سر گرفت. آشفتنگی ناشی از مبارزه پرشور علیه میخواری و عدم بهبود شاخصهای اقتصادی کشور، بسیاری از نخبگان شوروی را به انجام اصلاحات اساسی‌تر در نظام شوروی متقاعد ساخت. در نظر بسیاری افراد دیگر «لیگاچف» که بعد از گورباچوف، قدرتمندترین فرد اتحاد شوروی پنداشته می‌شد، رهبر جناح مخالف اصلاحات به شمار می‌آمد. لیگاچف، بر خلاف پیروان برژنف، منکر رکود اقتصادی شوروی از دهه ۱۹۷۰ به بعد نبود، اما از نقش رهبری حزب کمونیست در جامعه‌ی شوروی دفاع می‌کرد. لیگاچف و طرفدارانش حملات خود را روی گلاسنوست متمرکز کرده و منازعات فزاینده قومی در کشور را یکی از نتایج

بزرگ اقیانوس آرام در آید. و طبق نظر اغلب کارشناسان، در ربع اول قرن بیست و یکم، از لحاظ قدرت اقتصادی، از ژاپن، غول بزرگ اقتصادی جهان، پیش خواهد افتاد.

در شوروی، نخبگان حزب کمونیست و حکومت با تأثیرپذیری از پیشرفتهای چین در امور اقتصادی، و پی بردن به بحران عمیقی که اقتصاد شوروی در آن غوطه می‌خورد، راه نفی جنگ سرد را در پیش گرفتند تا با سامان دهی رفتار سیاسی متفاوت، با گذشته سنتی خود به ویژه گیهای بنیادین اقتصادی پویا دست یازیده و به همگرایی سیاسی و اقتصادی اروپا رسیده و «خانه اروپا» را تقویت نمایند.

در سال ۱۹۸۶ میخائیل گورباچف، دفاع از ضرورت اصلاحات بنیادی در نظام شوروی را آغاز کرد، او خواستار تغییر ساختار سیاسی کشور و تطبیق آن با موازین آزادی گردید و پیشنهاد کرد که در اقتصاد متمرکز شوروی اصلاحات اساسی صورت گیرد و سرانجام خواهان انتقال قدرت از تشکیلات حزب از جمله کمیته مرکزی و دفتر سیاسی شد. در مقابل نخبگان حزب به تفویض اختیارات بیشتر، به او رای مثبت دادند. نخبگانی که سیاست شوروی را بعد از مرگ برژنف به پیش می‌راندند، ضرورت انجام نوعی اصلاحات اقتصادی، شبیه به اصلاحات «دنگ شیائوپینگ» را در شوروی اذعان داشتند. در ۱۹۸۲ این کشور امکان رشد اقتصادی بیشتر را از دست داده بود. در بخش‌های اقتصاد نظامی، برنامه‌ریزان

یک میلیارد و سیصد میلیون را به قدرتی بزرگ در قرن آینده مبدل سازد. نظام «دنگ شیائوپینگ» بر مراتب بیش از نظام «مائو» در چین نهادینه شده است؛ چرا که اقتصاد چین، ثباتی کم نظیر پیدا کرده (و البته با افت و خیزهایی که در هر نظام تثبیت شده اقتصادی بر چشم می‌آید)، اقتصاد کشور از رشد چشمگیری برخوردار شده، و عاقبت اینکه حزب کمونیست چین، با پند گرفتن از نجارب تلخ اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی، راه انجام اصلاحات اقتصادی، همراه با کنترل سیاسی را در پیش گرفته است. دنگ شیائوپینگ که اصلاحات اقتصادی‌اش بسیار درخشان بوده، با کسب همان موفقیت، مشروعیت سیاسی پیدا کرده است. به عبارت دیگر موفقیت سیاستهای «دنگ شیائوپینگ» یعنی «چهار برنامه مدرن سازی» زمینه را برای شناسایی مشروعیت سیاسی وی هموار ساخته است. از طرف دیگر او توانسته سیاست‌زدگی حزب کمونیست که در گذشته تصفیه‌هایی را به دنبال داشته است، پایان دهد. سیاستهای اعمال شده بوسیله «دنگ شیائوپینگ» وضعی را در چین به وجود آورده که دیگر مثل دوران «مائو» امکان فرمانروایی مطلق بر کشور و اداره امور به صورت متمرکز وجود ندارد. در بیشتر زمینه‌ها، رهبری مرکزی چین، باید اهداف خود را بر پایه‌ی روابط متعادل و هماهنگی با نظام اداری و منطقه‌ای تعقیب کند. این تحولات باعث شده که چین به صورت موتور حرکت مسائل اقتصادی و سیاسی در منطقه



مستقیم گلاسنوست قلمداد کردند. مقاله‌ی شدید اللحنی که «نینا آندریوا» در انتقاد از گلاسنوست منتشر ساخت و گفته می‌شد با کمک لیگاف نگاشته شده، بسیاری از مردم شوروی را متقاعد کرد که روند اعطای آزادیهای سیاسی به پایان خود نزدیک می‌شود. اصلاح طلبان سخت نیازمند آن بودند که ضمن تضعیف مواضع مخالفان، موقعیت خود را به گونه‌ای تقویت کنند. راهی که گورباچف برای رهایی از این مخمصه یافت، به راه سیاستمداران محافظه کار اروپای غربی شباهت داشت. او نظیر آنان به استراتژی اعطای آزادیهای سیاسی روی آورد.

گزارش گورباچوف به کنفرانس حزب، مجموعه‌ای از پیشنهادات تصادفی در زمینه کثرت‌گرایی سیاسی نبود. گورباچف در سخنرانی خود برنامه‌ای را ارائه کرد که دقیقاً برای سست کردن اساس تشکیلاتی قدرت مخالفان و حفظ منافع جناح هوادار او تنظیم شده بود. گورباچوف سخنرانی خود را با یادآوری مشکلاتی که اقتصاد شوروی با آن مواجه بود شروع کرد و به نمایندگان خاطر نشان ساخت که اصلاحات آنطور که انتظار می‌رفت، سودمند واقع نشده است. او از اینکه نیروهای رکود - اصطلاحی که به اواخر دوره برژنف اطلاق می‌شد -

پروستریکا را با اشکال موج ساخته‌اند، شکوه کرد و کوشید شنوندگان را متقاعد کند که در صورت موفقیت مخالفان طرح اصلاحی، کشور باز به وضع غیر قابل تحمل در گذشته باز خواهد گشت. گورباچوف استراتژی خود را برای شکست مخالفین پیشنهاد کرد. او گفت که اصلاحات تنها از طریق برقراری موازین دموکراسی سیاسی صورت قطعی خواهد گرفت و خواستار احیای شوراهای (مراجع قانونگذاری محلی و ملی) و مهمتر از آن، تفویض حق انحصاری نظارت بر دولت‌های محلی و ملی به شوراهای شد. گورباچف گفت که حزب کمونیست باید از نظارت دولتی بر کنار بماند تا بار دیگر بتواند همان نقش طبیعی خود را به عنوان یک نهاد سیاسی پیشتاز ایفاء نماید. او سپس بلادرنگ خاطر نشان ساخت که یک حزب پیشتاز نیازمند تشکیلات وسیع نیست، زیرا دخالت حزب در امور دولت بسا آرمانهای لنینیستی منافات دارد. و از آنجا که لیگاف و پیروانش در تشکیلات حزبی متمرکز شده بودند، اصلاحات سیاسی موجب شد که دست آنان از دخالت در کارهای اجرایی، مربوط به اصلاحات اقتصادی کوتاه گردد. گلاست نوست آنچنان افسارگسیختگی را بر نظام شوروی وارد ساخت که اندک مدتی بعد از آن، گورباچف

خود نیز در گرداب آن غرق گردید و جناح طرفدار حرکت آرام و کنترل شده به سوی سرمایه‌داری، به رهبری پلتسین بر بخش اعظم آن مسلط شد.

با فروپاشی اتحاد شوروی جنگ سرد بین دو سیستم اجتماعی - اقتصادی متفاوت به پایان رسید. اقتصاد آمریکا که زیر ساخت خود را بر اساس جنگ سرد پی‌ریخته بود، سعی کرد خلاء عدم حضور شوروی را با ایجاد دشمنانی «از نوع سوم» پر نماید. بدین خاطر، به زعم بسیاری از نخبگان ایدئولوژیک غربی، عصر جدید به دو قطب اسلام و جهان مسیحیت تقسیم شده است. ساموئل هانتینگتون رئیس موسسه مطالعات استراتژیک از دانشگاه هاروارد، در مقاله «برخورد تمدنها» مدعی شده است که با پایان گرفتن جنگ سرد، دوران رقابت‌های ایدئولوژیک نیز خاتمه یافته و دوران جدیدی بنام عصر «برخورد تمدنها» آغاز شده است. هانتینگتون می‌نویسد: «با پایان جنگ سرد، سیاست بین‌المللی از محدوده غربی خود خارج می‌شود و بر فعل و انفعال بین تمدنهای غربی و غیر غربی و در میان خود تمدنهای غیر غربی، تمرکز می‌یابد» و «در دوران جنگ سرد دنیا به سه جهان اول و دوم و سوم تقسیم می‌شد. این دسته‌بندی دیگر موضوعیت ندارد. اکنون می‌بایستی کشورها

را به حسب نظام سیاسی یا اقتصادی شان، سطح توسعه اقتصادی آنها، بلکه به لحاظ فرهنگ و تمدنشان گروه‌بندی کنیم. و هویت تمدنی بطور روز افزون در آینده محبت خواهد یافت و جهان تا اندازه زیادی بر اثر کنش و واکنش بین هفت و یا شش تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت. این تمدنها عبارتند از تمدن غربی، تمدن کنفوسیوسی، تمدن ژاپنی، تمدن اسلامی، تمدن هندو، تمدن اسلاوی - ارتدکس، تمدن لریکای لاتین و احتمالاً تمدن آفریقایی. بهترین درگیریهای آینده در امتداد خطوط اصل فرهنگی که این تمدنها را از هم جدا می‌سازد رخ خواهد داد. و «با پایان گرفتن جنگ سرد، مشترکات فرهنگی پیوسته بر خلفات ایدئولوژیکی چیره می‌شود» و پیوسته مشترک فرهنگی، پیش شرط همبستگی اقتصادی گردیده و احتمالاً «بلوک اقتصادی ملی شرق آسیا در آینده بر محور چین تشکیل خواهد شد.» همچنین «فرهنگ و مذهب مبنای سازمان همکاری اقتصادی «اگو» را تشکیل می‌دهد که در آن ده کشور غیر عرب گرد آمده‌اند.» و اینکه «یک پیوند اسلامی - کنفوسیوسی با هدف افزایش دسترسی اعضا به جنگ افزارها و تکنولوژیهای تبلیغاتی لازم، برای مقابله با قدرت نظامی غرب بوجود آمده است.» هائینگتون تلاش دارد تا ثابت کند کانون اصلی درگیریها در آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. برژنسکی هم در

کتاب «عنان گسیخته» در مورد احتمال تشکیل ائتلافی میان ایران، روسیه و چین هشدار می‌دهد و آن را برای استیلای قدرت جهانی آمریکا خطرناک می‌خواند. برژنسکی معتقد است که چین احتمالاً با نفی حکومت به شیوه کمونیسم کهن، و نفی اقتصاد باز آزاد به شیوه غرب، می‌کوشد نقش در حال شکل‌گیری خود را بعنوان یک «راه سوم» برجسته کند.

با توسل جستن به این تئوری‌ها، ایالات متحده سیاست خارجی خود را تدوین کرده و دون کیشوت وار، در پی کشف نقاط تنش‌زا در اقصی نقاط جهان است.

واقعیت آنست که هم اکنون کلیت نظام بین‌الملل، در یک دوره انتقال به وضعیت جدید است. انباشت سرمایه و انقلابات تکنولوژیک به مرحله‌ای از تکامل دست یافته که حوزه جغرافیایی خود را توسعه داده، به نحوی که همه جهان را در بر گرفته و سیستم جهانی جدیدی را خواهان است که نقطه آغاز آن محور دولت‌های ملی و پیدایش دولت‌های «فراملی - منطقه‌ای» در کشورهای اصلی سرمایه‌داری است. و نیز تضاد بین دو سیستم اجتماعی - اقتصادی متفاوت، نقش خود را بعنوان تضاد عمده جهانی از دست داده و تضاد بین سه بلوک جغرافیایی - اقتصادی امپریالیستی به تضاد عمده جهان تبدیل شده است. در این چشم‌انداز دولتها به نهادی «غیرطبیعی» و ناکارا، برای شکل دادن به مدیریت اقتصادی - اجتماعی در کشورهای اصلی سرمایه‌داری تبدیل شده و

• برتری نظامی، ایالات متحده را به این توهم رسانده است که کماکان می‌تواند، رهبر مسلط جهان باشد و از اقتدار کافی برای قیمومیت نظامی جهانی برخوردار است. این در حالیست که سایر کشورهای مرکز، مشروعیت رهبری جهانی او را مورد تردید قرار داده‌اند و هم‌اورد طلبیهای اقتصادی و گاه سیاسی این کشورها، چه بسا در آینده‌ای نه چندان دور، هم‌اورد های نظامی را به دنبال داشته باشند.

انحصارات مالی - صنعتی مرزهای سیاسی را به رسمیت شناخته و در پی ایجاد مناطقی است که تابع قوانین سرمایه، بازار، تکنولوژی، و سیستم‌های «مدیریت فرامدرن» باشند. این چشم‌انداز عده‌ای را به این نتیجه رسانده است که گویا «سیاست بین‌المللی بعد از فروپاشی شوروی در واقع ایدئولوژی‌زدایی شده است و الویتهای اقتصادی جایگزین الویتهای ایدئولوژیک و سیاسی و رقابت میان کمونیسم و غیر کمونیسم شده است». عده‌ای نیز به این نتیجه رسیده‌اند که «هر مفهومی از امپریالیسم، حداقل ویژگیهای معینی را لازم دارد از قبیل امپراطوریهای رقیب که در پی انحصارات وسیع - درهای بسته - هستند، کنترل بازارهای سرمایه‌گذاری، بازارهای صادرات و هزینه‌ی ناچیز عرضه مواد خام. واضح است که مقررات صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی توسعه و ترمیم و موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) که بر تجارت جهانی حاکم هستند، از ایجاد و تحکیم چنین کنترل انحصاری جلوگیری می‌کنند؛ ما وارد دوره «پست امپریالیسم» شده‌ایم.»

سخن از یک دوره انتقالی نباید ما را به این نتیجه ساده‌لوحانه بکشاند که با فروپاشی شوروی بر خوردهای ایدئولوژیکی به پایان رسیده و یا اینکه امپریالیسم به مرحله‌ای رسیده که با ایجاد سازمانهای «فراملی» سیاستی را در پیش گیرد که قادر به مهار بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بین خود شوند. تجربیات تاریخی بما می‌فهماند که کشوری که از لحاظ علمی و فنی تفوق دارد و می‌خواهد حوزه‌های اقتصادی و جغرافیایی خود را توسعه دهد، وقتی با ابزارهای امپراطوری سابق روبرو می‌شود، ممکن است با توسل به شیوه‌های گذشته، و با توسل به جنگ، جایگاه جدید خود را در چرخه‌ی تولید جهانی «هستی» دهد. اما اگر این تصور پیش آید که عصر ما، با عصر صنعتی گذشته تفاوت اساسی دارد و وارد جهان فرا صنعتی شده‌ایم، با مولفه‌هایی از این دست روبرویم، که هر گاه یک مرحله‌ی



گذر تاریخی جدید از راه می‌رسد، در آن فضای آکنده از مشروعیت زدایی انحصار قدرت رهبر جهانی باز حاکم بر نظام جهانی است. افت برتری اقتصادی - سیاسی و ایدئولوژیک رهبر جهانی و گذر به مرحله‌ی جابجایی در قدرت و هستی دادن به آن، و توسعه دادن به آن با یک انقلاب علمی و فنی و سازماندهی سازمانهای بین‌المللی و حاکم کردن آنها بر کل نظام جهانی، دوران انتقالی را مهیا می‌سازد که تمامی سلولهای آنرا بحران، چه در حوزه اقتصاد، چه در حوزه سیاست، و چه در حوزه ایدئولوژیک لبریز ساخته است. معنی این سخن آنست، که سه بلوک اقتصادی - سیاسی قدرتمندی که هم اکنون در حال شکل‌گیری‌اند، دارند وارد مرحله جدیدی می‌شوند. «وارد مرحله‌ی انتقالی»، که دوران بحرانها و عدم تعادل‌ها به حساب می‌آید.

اگر بخواهیم یک نتیجه‌نهایی را در این نوشتار پی‌جویی کنیم، به مولفه‌های زیر که مختصات سیمای عمومی نظام بین‌الملل را معنی می‌کنند باید توجه‌ای اساسی کنیم:

۱- گذار از دولتهای ملی به «دولتها و سازمانهای فراملی - منطقه‌ای در کشورهای صنعتی و فراصنعتی».

۲- پایان جنگ سرد.

۳- آغاز مرحله‌ی مشروعیت‌زدایی امپریالیسم مسلط، و انتقال تضاد بین دو سیستم اجتماعی - اقتصادی متفاوت، به تضاد بین سه بلوک جغرافیایی - اقتصادی امپریالیستی.

بسیاری از کارشناسان اعتقاد بر این دارند، که عدم رشد یکسان انقلاب علمی و فنی و تراکم سرمایه و نیروهای کار در کشورهای جهان، موجب ادغام بخش‌های مختلف جهان، در اقتصاد نابرابر جهانی شد و این گسترش نابرابر سبب تقسیم جهان به سه نوع جامعه مرتبط به هم گردید:

(الف)، جوامع مرکز یا هسته‌ای که مراکز اصلی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. (ب)، کشورهای پیرامونی، که تحت سلطه کشورهای مرکز واقع‌اند. (ج)، کشورهای نیمه مرکز - نیمه پیرامونی، که ویژه‌گی‌های

● موفقیت سیاستهای «دنگ شیائوپینگ» یعنی «چهار برنامه مدرن سازی» زمینه را برای شناسایی مشروعیت سیاسی وی هموار ساخته است.

برخوردار نیستند، و ایالات متحده با دست زدن به سیاست فشار و تطمیع، بعضی اعضاء دایمی شورای امنیت را به سیاست انزوا و انفعال می‌کشاند. برتری نظامی ایالات متحده او را به این توهم رسانده است که کماکان می‌تواند، رهبر مسلط جهان باشد، و از اقتدار کافی برای قیمومیت نظامی جهانی، برخوردار است. این در حالیست که سایر کشورهای مرکز، مشروعیت رهبری جهانی او را مورد تردید قرار داده‌اند و هم‌اورد طلبی‌های اقتصادی و گاه سیاسی این کشورها، چه بسا در آینده‌ای نه چندان دور، هم‌آوردهای نظامی را به دنبال داشته باشند.

با بررسی نتایج دو جنگ اول و دوم، به این اصل دست می‌یازیم که تحول در رهبری جهانی، و در بین کشورهای مرکز، با موفقیت انقلابی در کشورهای نیمه مرکز - نیمه پیرامون همراه است. و با استیلای رهبری جدید، سرمایه‌داری راه رونق را در پیش گرفته و این رونق، راه را برای ایجاد موفقیت انقلابی در کشورهای پیرامونی هموار می‌سازد. آهنگی که نظام جهانی در پیش گرفته وصف‌بندی نیروها، کشاکش ما بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب جهانی را، به نفع نیروهای انقلاب و با ایدئولوژیهای متفاوت سامان خواهد داد.

جوامع مرکز و پیرامونی را با هم دارا می‌باشند؛ این کشورها به واقع کشورهای پیرامونی در حال رشد (چهار اژدهای زرد در خاور دور) و یا جوامع هسته‌ای در حال افول می‌باشند. با تحولات جدیدی که در سیمای جهان نمودار شده است، رابطه ما بین این سه نوع جوامع را دچار تغییرات اساسی نموده و این ارتباط را در مسیری قرار داده که می‌تواند وضعیت جدیدی را بر زندگی بین‌المللی حاکم نماید.

پطروس غالی دبیر کل سازمان ملل متحد، در گزارشی به شورای امنیت و به سال ۱۹۹۲ گفت: «عصر عملی بودن حاکمیت مطلق و انحصاری دولت‌ها سپری شده است.» و راه را برای مذاخله ابر قدرتها در کشورهای پیرامون و کشورهای نیمه مرکز - نیمه پیرامون، و تحت پوشش سازمان ملل متحد و شورای امنیت و تحت لوای اصول جهانی فراهم ساخت.

پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، آنچه «اقدام جامعه بین‌المللی» وانمود می‌شود، در نهایت منعکس کننده منافع دولتهای سلطه‌گر و احتمالاً وسیله‌ای برای تامین این منافع در کشورهایی از نوع دوم و یا از نوع سوم است. متأسفانه پنج عضو دائمی شورای امنیت از قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی یکسان